

فلسفه سیاسی شهر با رویکرد تعلیم و تربیت

*محمد صادق سعیدی، ابوذر سبحانی

کارشناس ارشد هنر، مرکز پژوهش و مطالعات راهبردی شهرداری بوشهر

saeidi7378@gmail.com

کارشناس برنامه ریزی و امور فرهنگی شهرداری بوشهر



MBQI-02-2026.0432
MNR-446-2-F76F94

این مقاله واکاوی پیوندهای نظری و کارکردی میان فلسفه سیاسی شهر و رویکردهای تربیت شهروندی است و تبیین می‌کند که چگونه ساختار قدرت شهری، تجربه زیسته فضایی، شکل‌گیری هویت شهری و سازوکارهای مشارکت می‌توانند در تعامل با نظام‌های آموزشی به ظهور شهروندانی آگاه و مشارکت‌جو منجر شوند. پژوهش حاضر با اتکا به مبانی نظری سیاست شهری، مفهوم فضا‌مندی و نقش تربیت مدنی، چارچوبی یکپارچه ارائه می‌دهد که در آن فرآیندهای تربیتی نه صرفاً به‌عنوان انتقال دانش، بلکه به‌عنوان سازوکاری برای توانمندسازی فرد در مواجهه با واقعیت‌های فضایی، نهادی و فرهنگی شهر در نظر گرفته می‌شود. بر اساس این تحلیل، توسعه الگوهای آموزشی همسو با ساختار قدرت، تجربه‌های فضایی و فرهنگ شهری می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در تقویت سرمایه شهروندی، احساس تعلق و کنشگری اجتماعی ایفا کند. در پایان، مدل «چرخه تلفیقی سیاست شهری - تربیت شهروندی» پیشنهاد می‌شود که تعامل پویای مؤلفه‌های شهری و تربیتی را در شکل‌دهی به شهروند فعال و مسئول‌پذیر توضیح می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: سیاست شهری، تربیت شهروندی، فضا‌مندی شهری، هویت شهری، تجربه زیسته، مشارکت شهروندی، فلسفه سیاسی شهر.

مقدمه

شهر، به عنوان بستر اصلی حیات جمعی انسان مدرن، همواره در کانون توجه اندیشمندان علوم سیاسی و اجتماعی قرار داشته است. این فضا تنها یک ساختار کالبدی نیست، بلکه تجلی گاه پیچیده‌ای از روابط قدرت، ارزش‌ها، هنجارها و آرمان‌های جمعی است که در بستر آن، شهروندان هویت سیاسی خود را شکل می‌دهند. در این میان، فلسفه سیاسی شهر به مثابه تلاشی برای درک بنیادهای نظری و عملی حاکم بر نظم شهری، به بررسی مفاهیمی چون عدالت، آزادی، مشارکت و حاکمیت در مقیاس محلی و زیست جمعی می‌پردازد. این گفتمان نه تنها به توصیف وضعیت موجود شهر می‌پردازد، بلکه با نقد و تحلیل وضعیت مطلوب، به سوی طراحی و ساختن شهری آرمانی گام برمی‌دارد که در آن، کرامت انسانی و سعادت جمعی تضمین شود. از این رو، هرگونه مداخله یا تغییر در ساختار و کارکرد شهر نیازمند درکی عمیق از مبانی فلسفی و سیاسی حاکم بر آن است، چرا که نادیده گرفتن این ابعاد می‌تواند به بروز چالش‌های جدی در مسیر توسعه پایدار و ارتقای کیفیت زندگی شهروندان منجر شود (هاروی، ۲۰۰۶).

با این حال، تحقق اهداف فلسفه سیاسی شهر و دستیابی به شهر آرمانی، صرفاً با تغییرات ساختاری و کالبدی امکان‌پذیر نیست؛ بلکه نیازمند رویکردی عمیق‌تر در حوزه تعلیم و تربیت است. تعلیم و تربیت، در معنای وسیع کلمه، فرایندی است که طی آن ارزش‌ها، دانش‌ها، مهارت‌ها و نگرش‌های لازم برای مشارکت فعال و مسئولانه در حیات سیاسی-اجتماعی شهر به افراد منتقل می‌شود. این فرایند نه تنها به آموزش قوانین و مقررات شهری محدود نمی‌شود، بلکه به شکل‌گیری شهروندانی آگاه، منتقد و مسئولیت‌پذیر می‌انجامد که قادرند در راستای تحقق عدالت اجتماعی و توسعه پایدار شهر نقش‌آفرینی کنند. در واقع، تعلیم و تربیت به مثابه اهرمی قدرتمند، می‌تواند شهروندان را با مبانی فلسفه سیاسی شهر آشنا ساخته و آنان را برای ایفای نقش خود در ساختار قدرت و تصمیم‌گیری شهری آماده سازد. لذا، بررسی نسبت میان فلسفه سیاسی شهر و تعلیم و تربیت، به ویژه در شرایط کنونی که شهرها با چالش‌هایی همچون نابرابری، آلودگی، فقدان مشارکت و بحران‌های هویتی مواجه‌اند، اهمیت دوچندانی می‌یابد (سیدان، ۱۳۹۹).

بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف بررسی دقیق و تحلیلی نسبت میان «فلسفه سیاسی شهر» و «تعلیم و تربیت» صورت می‌گیرد. این مقاله قصد دارد تا با واکاوی مبانی نظری هر دو حوزه و ترسیم خطوط ارتباطی میان آن‌ها، به تبیین چگونگی تأثیرگذاری متقابل این دو بر یکدیگر بپردازد. پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارت‌اند از: فلسفه سیاسی شهر چه چارچوب‌های نظری را برای تعلیم و تربیت شهروندی ارائه می‌دهد؟ تعلیم و تربیت چگونه می‌تواند به تحقق آرمان‌ها و اهداف فلسفه سیاسی شهر کمک کند؟ و در نهایت، چالش‌ها و فرصت‌های اصلی در مسیر ادغام رویکردهای فلسفه سیاسی شهر و برنامه‌های تعلیم و تربیت معاصر کدام‌اند؟ این پژوهش می‌کوشد تا با ارائه تحلیلی جامع، گامی در جهت تئوریزه کردن ارتباط این دو

حوزه برداشته و راهکارهایی عملی برای ارتقای کیفیت زیست شهری از طریق آموزش شهروندان ارائه دهد (گیروکس، ۲۰۱۱).

مبانی نظری و چارچوب مفهومی

فلسفه سیاسی شهر، حوزه‌ای میان‌رشته‌ای است که به بررسی بنیادهای هنجاری و توصیفی حاکم بر حیات جمعی در بستر شهری می‌پردازد. این شاخه از فلسفه سیاسی، نه تنها به تحلیل ماهیت و کارکرد نهادهای سیاسی در شهر اکتفا نمی‌کند، بلکه به واکاوی ایده‌ها و ارزش‌هایی می‌پردازد که زندگی شهری را شکل می‌دهند. از دیدگاه اندیشمندانی چون افلاطون و ارسطو، شهر (پولیس) عالی‌ترین شکل سازمان‌یافتگی اجتماعی و بستر اصلی تحقق زندگی خوب و فضیلت‌مندانه است؛ در این نگاه، ساختار شهر و سازماندهی آن تابعی از ایده‌های عدالت، آزادی و مصلحت عمومی است که باید در راستای شکوفایی انسانی ساکنانش باشد. بنابراین، فهم شهر نیازمند درکی عمیق از مبانی متافیزیکی، اخلاقی و سیاسی است که زیربنای آن را تشکیل می‌دهند و به آن معنا می‌بخشند (پیرزاد، ۱۳۹۲).

در کنار این، تعلیم و تربیت به مثابه یک فرایند بنیادین اجتماعی، نه تنها انتقال دانش و مهارت‌ها را شامل می‌شود، بلکه به شکل‌گیری شخصیت، ارزش‌ها و هویت افراد در جامعه نیز می‌پردازد. در چارچوب فلسفه سیاسی شهر، تعلیم و تربیت نقش حیاتی در پرورش شهروندانی ایفا می‌کند که قادر به مشارکت فعال و آگاهانه در حیات سیاسی-اجتماعی شهر هستند. این امر فراتر از آموزش‌های صرفاً فنی یا حرفه‌ای است؛ بلکه به معنای پرورش تفکر انتقادی، حس مسئولیت‌پذیری اجتماعی، توانایی مشارکت در گفتگوهای عمومی و درک عمیق از حقوق و تکالیف شهروندی است. در واقع، تعلیم و تربیت در این منظر، ابزاری است برای تحقق آرمان‌های فلسفه سیاسی شهر، با هدف ساختن جامعه‌ای عادلانه، پویا و مشارکت‌جو که در آن، شهروندان خود را بخشی جدایی‌ناپذیر از سرنوشت جمعی می‌دانند (دوی، ۱۹۱۶). ارتباط متقابل میان فلسفه سیاسی شهر و تعلیم و تربیت، یک پیوند ارگانیک و دوسویه را آشکار می‌سازد. از یک سو، فلسفه سیاسی شهر اهداف غایی و آرمان‌های مطلوب را برای جامعه شهری ترسیم می‌کند و چارچوب‌های ارزشی و هنجاری را برای فعالیت‌های تربیتی فراهم می‌آورد. به عبارت دیگر، این فلسفه، به برنامه‌های تعلیم و تربیت جهت می‌دهد و تعیین می‌کند که چه نوع شهروندی و با چه ویژگی‌هایی باید تربیت شود. از سوی دیگر، تعلیم و تربیت به عنوان بازوی اجرایی این آرمان‌ها، امکان تحقق بخشیدن به مفاهیمی چون عدالت، برابری، مشارکت و همبستگی اجتماعی را در عمل فراهم می‌آورد. بدون یک نظام تربیتی کارآمد که بتواند شهروندان را با ارزش‌ها و اصول دموکراتیک آشنا سازد، آرمان‌های فلسفه سیاسی شهر تنها در حد نظریه باقی خواهند ماند و هرگز به واقعیت اجتماعی تبدیل نخواهند شد (فلاحی و همکاران، ۱۳۹۷).

این رابطه دوسویه همچنین در نظریات بسیاری از فیلسوفان سیاسی، از جمله ژان ژاک روسو، که بر اهمیت آموزش شهروندان برای حفظ جمهوری تأکید داشت، نمایان است. روسو معتقد بود که تنها از طریق یک

نظام تربیتی صحیح می‌توان عشق به میهن و فضایل مدنی را در قلب شهروندان کاشت و از این طریق، از فساد و تباهی جامعه جلوگیری کرد. در دوران معاصر نیز، اندیشمندانی چون مارتا نوسباوم بر لزوم “پرورش انسانیت” و آموزش‌های علوم انسانی تأکید دارند تا شهروندان قادر به تفکر انتقادی، همدردی و مشارکت آگاهانه در یک جامعه جهانی شوند. این دیدگاه‌ها نشان می‌دهد که تعلیم و تربیت تنها یک ابزار برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده نیست، بلکه خود یک هدف فلسفی است که به کمال‌رساندن انسان در بستر حیات سیاسی- اجتماعی شهر را دنبال می‌کند (ناسباوم، ۲۰۰۶).

جدول ۱. مقایسه رویکردهای فلسفه سیاسی شهر و پیامدهای تربیتی آن‌ها

رویکرد فلسفه سیاسی شهر	ویژگی‌های اساسی	نتیجه تربیتی در شهر	نقاط قوت	چالش‌ها
رویکرد لیبرالی	تأکید بر آزادی فردی، حقوق شهروندی و مشارکت	تقویت خودمختاری، پرورش شهروند مسئول	احترام به تنوع، ترویج آزادی بیان	احتمال فردگرایی افراطی و ضعف انسجام
رویکرد جمهوری خواهی	تعهد به خیر مشترک، مشارکت فعال شهروندان	رشد هویت جمعی و مسئولیت اجتماعی	تقویت انسجام اجتماعی و مشارکت	احتمال محدود شدن آزادی‌های فردی
رویکرد عدالت‌محور (راولزی)	عدالت توزیعی، فرصت برابر برای همگان	تربیت شهروندان عدالت‌خواه و منصف	کاهش تبعیض، تقویت اخلاق اجتماعی	دشواری تحقق عملی عدالت مساواتی
رویکرد اسلامی - اخلاق‌محور	پیوند اخلاق، معنویت و اجتماع	پرورش انسان اخلاق‌گرا، قانون‌مدار و مسئول	انسجام هنجاری، تأکید بر رشد درونی	خطر برداشت‌های سلیقه‌ای و محدودیت‌های فرهنگی
رویکرد انتقادی	نقد ساختارهای قدرت، توانمندسازی افراد	تقویت تفکر انتقادی و آگاهی اجتماعی	ارتقای توان تحلیل مسائل شهری	احتمال ایجاد تعارض با ساختارهای سنتی

پیشینه پژوهش

بررسی ادبیات موجود نشان می‌دهد که پیوند میان فلسفه سیاسی و حوزه تعلیم و تربیت، به ویژه در بستر شهری، موضوعی با سابقه طولانی در تفکر غربی و اسلامی بوده است. از فلاسفه یونان باستان که تربیت شهروند فضیلت‌مند را هدف غایی پولیتیا می‌دانستند تا متفکران اسلامی که بر تربیت اخلاقی و اجتماعی در بستر مدینه فاضله تأکید داشتند، همواره این دغدغه وجود داشته است که چگونه می‌توان با آموزش و پرورش، افراد را برای ایفای نقش مسئولانه در جامعه سیاسی آماده ساخت. پژوهش‌های تاریخی در این زمینه نشان می‌دهد که نظریه‌های مختلفی در خصوص ارتباط آموزش و ساختار سیاسی شهر ارائه شده‌اند که هر یک با توجه به بستر زمانی و فکری خود، بر ابعاد خاصی از این رابطه تمرکز کرده‌اند. این مطالعات عمدتاً بر تبیین چارچوب‌های نظری و تاریخی حاکم بر این رابطه پرداخته و کمتر به جنبه‌های کاربردی و چالش‌های معاصر آن توجه کرده‌اند (میرباقری، ۱۳۹۵).

در دهه‌های اخیر، با گسترش شهرنشینی و پیچیدگی‌های فزاینده حیات شهری، موضوع فلسفه سیاسی شهر و ارتباط آن با تعلیم و تربیت، ابعاد تازه‌ای به خود گرفته است. مطالعاتی در حوزه جامعه‌شناسی شهری و علوم سیاسی به بررسی تأثیر ساختارهای شهری بر شکل‌گیری آگاهی سیاسی و الگوهای مشارکت شهروندان پرداخته‌اند. برخی پژوهشگران بر نقش نهادهای محلی و جامعه مدنی در تربیت شهروندان و تقویت حس تعلق محلی تأکید کرده‌اند، در حالی که برخی دیگر به چالش‌های ناشی از تنوع فرهنگی و نابرابری‌های اجتماعی در محیط‌های شهری و تأثیر آن بر فرایندهای تربیتی اشاره داشته‌اند. این پژوهش‌ها عمدتاً با رویکردی توصیفی و تحلیلی، سعی در شناسایی عوامل مؤثر بر تربیت شهروندی در بستر شهری داشته‌اند، اما کمتر به ارائه یک چارچوب فلسفی جامع برای ادغام این دو حوزه در عصر حاضر پرداخته‌اند (لف بور، ۱۹۶۸). در ایران نیز، مطالعات متعددی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به ارتباط میان شهر، سیاست و آموزش پرداخته‌اند. برخی از این تحقیقات بر ضرورت توسعه آموزش شهروندی و حقوق شهروندی در مدارس و نهادهای آموزشی تأکید کرده‌اند، با این هدف که نسل جدید را برای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی و مشارکت فعال در اداره شهر آماده سازند. این پژوهش‌ها غالباً به شناسای خلأهای موجود در نظام آموزشی و لزوم بازنگری در محتوای درسی برای همخوانی بیشتر با نیازهای جامعه شهری می‌پردازند. با این حال، کمتر اثری به صورت عمیق به مبانی فلسفی این ارتباط، یعنی چرایی و چگونگی شکل‌گیری شهروند مطلوب از منظر یک فلسفه سیاسی خاص در بستر شهری، پرداخته است و بیشتر بر جنبه‌های کاربردی و آموزشی صرف تمرکز دارند (عرب‌زاده، ۱۳۹۸).

در مقابل، برخی دیگر از پژوهش‌ها، به بررسی انتقادی نقش قدرت و ایدئولوژی در شکل‌دهی به فضاهای شهری و تأثیر آن بر امکان‌پذیری فرایندهای تربیتی پرداخته‌اند. این دیدگاه‌ها، شهر را نه تنها بستر آموزش، بلکه خود موضوعی سیاسی و تربیتی می‌دانند که در آن، ارزش‌ها و هنجارها از طریق طراحی فضا، قوانین و تعاملات اجتماعی بازتولید می‌شوند. در این راستا، مفهوم «پداگوژی شهری» به عنوان رویکردی که شهر را به مثابه یک مدرسه بزرگ در نظر می‌گیرد، مطرح شده است. این تحقیقات، اگرچه به ارتباط عمیق میان شهر و تعلیم و تربیت اشاره دارند، اما معمولاً فاقد یک چهارچوب فلسفی جامع هستند که بتواند ارتباطات پیچیده‌تر میان مفاهیم بنیادین فلسفه سیاسی شهر و اصول تعلیم و تربیت را تبیین کند و راهی برای غلبه بر چالش‌های موجود در این زمینه ارائه دهد (فرری، ۱۹۷۰).

تحلیل موضوعی

۱. شهر به مثابه عرصه شکل‌گیری هویت و کنش سیاسی

در نگرش فلسفی به شهر، هویت شهروندی نه صرفاً نتیجه تعاملات روزمره، بلکه محصول یک نظام معنایی گسترده‌تر است که ساختار سیاسی شهر آن را تنظیم می‌کند. شهر همچون بستری برای برساختن نوعی «خودآگاهی سیاسی» عمل می‌کند که در آن افراد ضمن تجربه همکاری، رقابت و مشارکت، به تدریج درکی

از مسئولیت و نقش سیاسی خود پیدا می‌کنند. این هویت، برخلاف هویت‌های تک‌منبعی، از شبکه‌ای از نهادها، فضاها و قواعد عمومی متولد می‌شود که حضور افراد در آن‌ها نه اجباری، بلکه طبیعی و غیرقابل اجتناب است. به بیان دیگر، خود تجربه زیست در شهر، فرآیند شکل‌گیری کنش سیاسی را ممکن می‌سازد و در نتیجه، شهر می‌تواند به میدان تربیت سیاسی تبدیل شود؛ میدانی که طی آن نظم نمادین و ساختاری، رفتارهای مشارکتی و مسئولیت‌پذیر را تشویق یا محدود می‌کند (افلاطون، ۱۳۸۰).

اما این هویت سیاسی در خلأ شکل نمی‌گیرد؛ بلکه در پیوند با فضاهای شهری معنا می‌یابد. هر میدان، خیابان، مرکز فرهنگی و مدرسه، حامل پیام‌های سیاسی ضمنی است که شهروند با آن‌ها مواجه می‌شود. از این‌رو، تحلیل شهر به‌منزله صحنه کنش سیاسی، تنها با توجه به رابطه میان ساخت فیزیکی شهر و نظم اجتماعی امکان‌پذیر است. این ساختارها به‌صورت مستقیم بر نحوه آگاهی شهروند از قدرت، عدالت و آزادی تأثیر می‌گذارند و حتی می‌توانند الگوهای کنش سیاسی را بازتولید کنند. در چنین شرایطی، معماری و سازمان فضایی شهر تبدیل به ابزارهای تربیت سیاسی می‌شوند؛ زیرا از طریق تولید تجربه مشترک، الگوهای مشارکت را نهادینه می‌کنند (لف بور، ۱۹۹۶).

۲. نسبت فضا‌مندی شهر با تربیت شهروندی

فضا‌مندی شهر، نوعی بستر تربیتی ایجاد می‌کند که در آن مهارت‌ها، ارزش‌ها و رفتارهای شهروندانه شکل می‌گیرند. ناهمگونی فضاها و تکثر فرهنگی در بافت شهری، امکان مواجهه شهروند با «دیگری» را فراهم می‌سازد و همین مواجهه، زیربنای تربیت شهروندی است. از این منظر، تعلیم و تربیت نمی‌تواند محدود به کلاس درس باشد؛ بلکه در تمامی عرصه‌های شهری جریان دارد و ارزش‌هایی همچون مشارکت، مسئولیت‌پذیری و تحمل تفاوت‌ها در فضاهای عمومی رشد می‌کنند. بنابراین، اگر نظام سیاسی به دنبال تربیت شهروندی است، ناگزیر باید به الگوی فضایی شهر توجه کند؛ زیرا فضا می‌تواند حامی یا مانع رشد کنش‌مندی سیاسی باشد (سیدان، ۱۳۹۹).

نقش شهر در تربیت شهروندی هنگامی تکمیل می‌شود که فضاهای شهری فرصت‌های واقعی برای تجربه مشارکت فراهم کنند. بدون این فرصت‌ها، تربیت شهروندی صرفاً به مفاهیم نظری در کتاب‌ها تقلیل می‌یابد. Dewey بر این باور بود که یادگیری تنها زمانی معنا دارد که در تجربه زیسته فرد ریشه داشته باشد و محیط قابلیت تمرین عملی ارزش‌ها را ایجاد کند. شهر با شبکه‌ای از تعاملات اجتماعی، محیطی برای تجربه دموکراسی و همکاری گروهی فراهم می‌سازد. این فضاها تمرینی برای شایستگی‌های شهروندی هستند و ظرفیت دارند مشارکت اجتماعی و حس تعلق را تقویت کنند (دوی، ۱۹۱۶).

۳. نقش نظام تعلیم و تربیت در بازتولید یا اصلاح نظم سیاسی شهر

نظام تعلیم و تربیت، عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظم سیاسی شهر است؛ زیرا از طریق برنامه‌های درسی، محتواهای آموزشی و ساختارهای مدرسه‌ای، چارچوبی برای درک قدرت، قانون و عدالت به نسل‌های

آینده ارائه می‌کند. اگر این نظام، ارزش‌هایی مانند آزادی، عدالت اجتماعی یا مسئولیت‌پذیری را نهادینه نکند، نظم سیاسی شهر نیز نمی‌تواند پویایی و مشارکت فعال را تجربه کند. مدارس، علاوه بر آموزش رسمی، نقش عمده‌ای در بازتولید ساختارهای سیاسی دارند؛ چراکه از طریق زبان، رفتار معلمان و مناسبات قدرت درونی، الگوی جامعه را بازنمایی می‌کنند. این وضعیت نشان می‌دهد که برای اصلاح نظم سیاسی شهر، ابتدا باید محتوای تربیتی بازنگری شود (شکوہی، ۱۳۹۲).

از منظر تربیت انتقادی، تعلیم و تربیت می‌تواند ابزار اصلاح ساختارهای نابرابر شهری باشد. Freire تأکید می‌کند که آموزش زمانی رهایی‌بخش است که به افراد توانایی پرسشگری، نقد و بازسازی روابط قدرت را بدهد. در شهرهای معاصر که اغلب با شکاف‌های طبقاتی و فضایی مواجه‌اند، مدرسه تنها جایی است که می‌تواند ظرفیت فهم انتقادی از ساختارهای قدرت را تقویت کند. از این رو، تعلیم و تربیت انتقادی می‌تواند با ایجاد آگاهی نسبت به نابرابری‌ها، شهروندانی تربیت کند که قادر به مشارکت فعال در اصلاح ساختارهای سیاسی و فضایی شهر هستند (فریر، ۱۹۷۰).

۴. چالش‌ها و تنش‌های سیاسی-تربیتی در شهر معاصر

یکی از چالش‌های مهم در پیوند سیاست شهری و تربیت، گسست میان سیاست‌گذاری شهری و نظام آموزشی است. در بسیاری از شهرهای ایران، هماهنگی لازم میان نهادهای تربیتی و مدیریت شهری وجود ندارد و در نتیجه، ارزش‌هایی که در محیط مدرسه آموزش داده می‌شوند، در فضای شهر تقویت نمی‌گردند. این گسست منجر به دوپارگی تربیتی می‌شود: ارزش‌های کتاب‌های درسی بر مشارکت و مسئولیت‌پذیری تأکید دارند، اما فضای شهری ممکن است سرشار از بی‌نظمی، تبعیض یا انفعال باشد. این تضاد، تربیت شهروندی را با چالش روبه‌رو کرده و زمینه نارضایتی و بی‌اعتمادی سیاسی را تشدید می‌کند (طباطبایی، ۱۳۹۵).

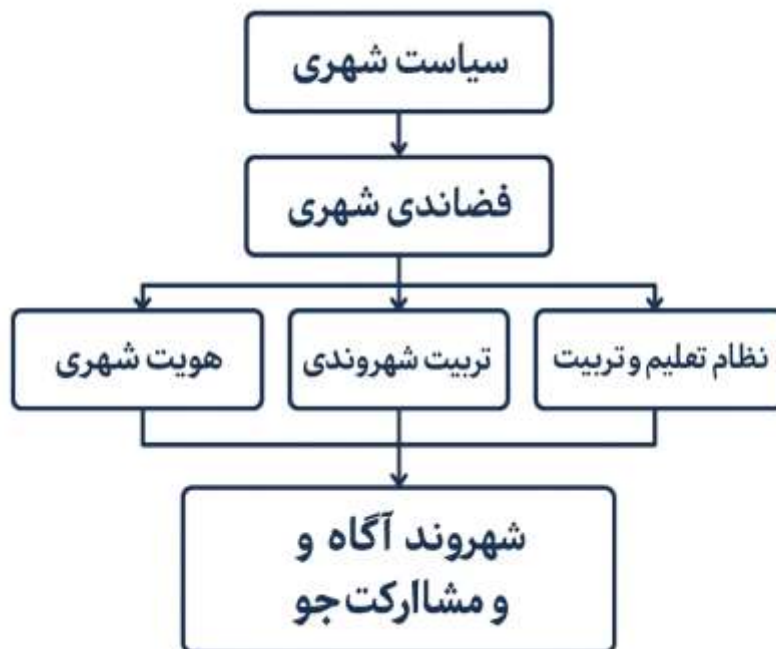
چالش دیگر در سطح جهانی، گسترش فضاهای شهری نابرابر است که Harvey از آن به عنوان یک بحران ساختاری در سرمایه‌داری نام می‌برد. در چنین فضاهایی، فرصت‌های آموزشی و تربیتی به‌طور نابرابر توزیع می‌شوند و این وضعیت مشارکت سیاسی را نیز مختل می‌کند. کودکانی که در محله‌های کم‌برخوردار زندگی می‌کنند، کمتر امکان تجربه فضاهای مشارکتی را دارند و در نتیجه، احساس تعلق سیاسی در آنان تضعیف می‌شود. این شکاف فضایی عملاً به شکاف سیاسی تبدیل شده و مانع تربیت شهروندی برابر در شهرهای معاصر می‌گردد (هاروی، ۲۰۰۶).

۵. الگوی مفهومی پیشنهادی برای پیوند سیاست شهری و تربیت

بر اساس تحلیل‌های پیشین، می‌توان الگویی مفهومی ارائه کرد که در آن سه مؤلفه «فضامندی»، «هویت شهروندی» و «نظم سیاسی» در ارتباطی سیال با «تعلیم و تربیت» قرار می‌گیرند. در این الگو، فضاهای شهری نه تنها محل تعامل اجتماعی، بلکه عرصه‌های تربیت سیاسی به شمار می‌آیند و نظام آموزشی نیز

وظیفه دارد ارزش‌ها و مهارت‌هایی را آموزش دهد که با ساختار سیاسی شهر همخوانی داشته باشند. این الگو نشان می‌دهد که تربیت شهروندی تنها زمانی موفق است که میان سیاست شهری و اهداف آموزشی هماهنگی وجود داشته باشد (فلاحی و همکاران، ۱۳۹۷).

از منظر غربی، مدل‌های تربیت دموکراتیک تأکید دارند که آموزش باید با ساختارهای اجتماعی و فضایی شهر سازگار باشد. بر اساس دیدگاه Giroux، تربیت نمی‌تواند از بسترهای فرهنگی و فضایی جامعه جدا باشد؛ زیرا شهر مهم‌ترین فضای تولید تجربه شهروندی است. این نگاه در الگوی پیشنهادی، جایگاه فضا را به‌عنوان یک عامل فعال تربیتی تثبیت می‌کند و نشان می‌دهد که رهایی، مشارکت و آگاهی سیاسی تنها در تجربه زیسته شهری قابل تحقق‌اند. بنابراین، الگوی مفهومی پیشنهادی، نوعی پیوند دوسویه میان سیاست شهری و تعلیم و تربیت برقرار می‌کند (گیروکس، ۲۰۱۱).



این الگو نشان می‌دهد که سیاست شهری از طریق سازمان‌دهی فضامندی شهری، بر سه مؤلفه هویت شهری، تربیت شهروندی و نظام تعلیم و تربیت تأثیر می‌گذارد و در نهایت زمینه شکل‌گیری شهروند آگاه و مشارکت‌جو را فراهم می‌کند.

چالش‌ها و فرصت‌ها در یکپارچه‌سازی فلسفه سیاسی شهر و رویکردهای آموزشی معاصر

یکپارچه‌سازی آرمان‌های فلسفه سیاسی شهر با رویکردهای آموزشی معاصر، علی‌رغم اهمیت و ضرورت آن، با چالش‌های متعددی روبروست. یکی از مهم‌ترین این چالش‌ها، شکاف میان نظریه و عمل است. در حالی که فلسفه سیاسی به ترسیم چشم‌اندازهای آرمانی و تبیین مفاهیم انتزاعی می‌پردازد، نظام آموزشی معمولاً با محدودیت‌های عملی، برنامه‌های درسی متمرکز بر دانش، و کمبود منابع مواجه است. تبدیل مفاهیم

پیچیده‌ای مانند "حق به شهر" یا "شهروند فضیلت‌مند" به محتوای آموزشی قابل فهم و عملیاتی برای سطوح مختلف تحصیلی، نیازمند طراحی دقیق پداگوژیک و تربیت معلمانی است که خود در این زمینه تخصص و آگاهی کافی داشته باشند. علاوه بر این، در جوامع مدرن، تنوع فرهنگی و ایدئولوژیک در شهرها می‌تواند به بروز تضادهایی در تعریف "شهروند مطلوب" منجر شود و این امر، فرایند یکپارچه‌سازی را پیچیده‌تر می‌کند؛ زیرا آموزش باید بتواند ضمن حفظ ارزش‌های بنیادین، به تکرر دیدگاه‌ها احترام بگذارد و فضایی برای گفتگوی سازنده فراهم آورد (گیروکس، ۲۰۱۱).

با این حال، این چالش‌ها فرصت‌های بی‌بدیلی را نیز برای نوآوری و تحول در نظام آموزشی فراهم می‌آورند. یکی از بزرگترین فرصت‌ها، استفاده از خود شهر به عنوان یک "فضای یادگیری زنده" است. مدارس، دانشگاه‌ها، نهادهای فرهنگی و اجتماعی می‌توانند با ایجاد ارتباط فعال با ساختارهای شهری، برنامه‌های آموزشی مبتنی بر تجربه و پروژه‌های عملی را توسعه دهند. برای مثال، دانش‌آموزان می‌توانند با مشارکت در پروژه‌های شهروندی، مطالعه مسائل محلی، یا تعامل با نهادهای مدیریتی شهر، سواد شهری و مسئولیت‌پذیری اجتماعی خود را عملاً تقویت کنند. این رویکرد نه تنها یادگیری را معنادارتر و کاربردی‌تر می‌کند، بلکه ارتباط میان شهروندان و شهر را نیز عمیق‌تر می‌سازد و به آن‌ها امکان می‌دهد تا از طریق آموزش، به کنشگران فعالی در ساختن آینده شهر خود تبدیل شوند. این نوع آموزش تجربه‌محور، به شهروندان آینده کمک می‌کند تا با چالش‌های واقعی مواجه شوند و راه‌حل‌های خلاقانه بیابند (هاروی، ۲۰۰۶).

فرصت دیگر در این زمینه، بهره‌گیری از ظرفیت‌های فناورانه و رسانه‌های دیجیتال برای ترویج و تعمیق سواد شهری و آگاهی مدنی است. پلتفرم‌های آنلاین، بازی‌های جدی (serious games)، واقعیت افزوده و واقعیت مجازی می‌توانند ابزارهای قدرتمندی برای شبیه‌سازی چالش‌های شهری، آموزش مشارکت مدنی، و آشنایی با فلسفه‌های سیاسی شهر در قالبی جذاب و تعاملی باشند. این فناوری‌ها می‌توانند موانع جغرافیایی و دسترسی را کاهش دهند و امکان آموزش فراگیر را برای گروه‌های سنی مختلف و با زمینه‌های گوناگون فراهم آورند. با استفاده هوشمندانه از این ابزارها، می‌توان فراتر از دیوارهای کلاس درس رفت و شهر را به معنای واقعی کلمه به یک "کلاس درس بزرگ" تبدیل کرد که در آن، شهروندان در هر زمان و مکان، فرصت یادگیری و رشد داشته باشند و بتوانند در جهت تحقق آرمان‌های یک فلسفه سیاسی مترقی برای شهر گام بردارند (سیدان، ۱۳۹۹).

جدول ۲. نقش مؤلفه‌های تربیتی در ساخت و کارکرد شهر از منظر فلسفه سیاسی

مؤلفه تربیتی	نقش در ساختار شهر	اثر بر شهروندان	پیامد اجتماعی	اهمیت فلسفی
تعلیم و تربیت شهروندی	شکل‌دهی به هنجارها و قوانین شهری	افزایش مسئولیت‌پذیری، رعایت حقوق دیگران	ارتقای امنیت و نظم عمومی	بنیان هر نوع فلسفه سیاسی شهر
عدالت آموزشی	توزیع برابر امکانات آموزشی در سطح شهر	فرصت برابر برای پیشرفت	کاهش شکاف طبقاتی	پیوند با نظریه‌های عدالت اجتماعی
اخلاق عمومی	تنظیم رفتارهای جمعی و قوانین اخلاقی شهر	درونی‌سازی ارزش‌ها و رفتارهای سالم	تقویت انسجام فرهنگی	ریشه در فلسفه اخلاق و سیاست
هویت شهری و فرهنگی	تقویت انسجام اجتماعی و احساس تعلق	ایجاد مسئولیت نسبت به میراث شهری	افزایش سرمایه اجتماعی	مرتبط با فلسفه فرهنگ و اجتماع
مشارکت اجتماعی	توسعه فضاهای گفت‌وگو و کنش جمعی	تقویت مهارت‌های اجتماعی و همفکری	گسترش دموکراسی محلی	خاستگاه نظریه‌های مشارکت‌محور

بحث

تحلیل‌های ارائه شده در بخش‌های پیشین، پیوند ناگسستنی میان فلسفه سیاسی شهر و تعلیم و تربیت را بیش از پیش نمایان ساخت و نشان داد که شهر، نه تنها بستری برای زندگی، بلکه قلمرویی فعال و پویا برای شکل‌گیری شهروند مطلوب و تحقق آرمان‌های سیاسی است. فلسفه سیاسی شهر با ترسیم چشم‌اندازی از عدالت، مشارکت و سعادت جمعی، به تعلیم و تربیت اهداف غایی و جهت‌گیری‌های بنیادی را می‌بخشد. بدون یک نظریه منسجم درباره شهر و شهروندی، تلاش‌های تربیتی می‌توانند بی‌هدف یا حتی مغایر با منافع عمومی باشند. این پژوهش تأکید می‌کند که رویکردهای تربیتی باید از یک بستر فلسفی قوی تغذیه کنند تا بتوانند شهروندانی آگاه، مسئولیت‌پذیر و فعال پرورش دهند که قادر به نقد سازنده، مشارکت دموکراتیک و ایفای نقش مؤثر در پویایی‌های شهری باشند. در واقع، فلسفه سیاسی شهر، به مثابه نقشه راهی عمل می‌کند که تعلیم و تربیت را در مسیر صحیح تحقق یک جامعه مدنی پویا و پایدار هدایت می‌نماید (افلاطون، ۱۳۸۰).

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تعلیم و تربیت نقشی فراتر از انتقال صرف دانش ایفا می‌کند و به عنوان موتور محرک تحقق آرمان‌های فلسفه سیاسی شهر عمل می‌کند. این نقش شامل پرورش سواد شهری، تقویت آگاهی مدنی، و درونی‌سازی فضایل اخلاقی و مدنی است. در این مسیر، شهر خود به یک “مدرسه بزرگ” تبدیل می‌شود که در آن، شهروندان از طریق تعاملات روزمره، مشارکت در فضاهای عمومی و مواجهه با چالش‌های واقعی، درس می‌آموزند. این دیدگاه، که با آرای متفکرانی چون دیویی و فریر همخوانی دارد، بر ضرورت رویکردهای پداگوژیک فعال و تجربه‌محور تأکید می‌کند که شهروندان را از مصرف‌کنندگان منفعل به مشارکت‌کنندگان فعال در فرآیند تولید شهر تبدیل کند. بنابراین، هرگونه برنامه‌ریزی شهری و طراحی سیاست‌های عمومی باید با در نظر گرفتن ابعاد تربیتی خود، به گونه‌ای انجام شود که نه تنها به نیازهای کالبدی، بلکه به نیازهای فکری و اخلاقی شهروندان نیز پاسخ دهد (دوی، ۱۹۱۶).

با این حال، یکپارچه سازی موفقیت آمیز این دو حوزه با چالش های معاصری از جمله شکاف میان نظریه و عمل، تنوع فرهنگی شهرها، و پیچیدگی های نظام آموزشی روبرو است. این چالش ها نیازمند راهکارهای خلاقانه و تعامل بین بخشی هستند. همانطور که تحلیل شد، استفاده از خود شهر به عنوان فضای یادگیری زنده، توسعه برنامه های درسی متناسب با مسائل شهری، و بهره گیری از فناوری های نوین، فرصت های بی نظیری را برای غلبه بر این موانع فراهم می آورد. این رویکردها نه تنها می توانند کیفیت آموزش شهروندی را ارتقا بخشند، بلکه به تقویت همبستگی اجتماعی، کاهش نابرابری ها و ایجاد شهرهای پایدارتر و انسانی تر کمک می کنند. پژوهش حاضر تأکید می کند که با برنامه ریزی استراتژیک و همکاری بین نهادهای آموزشی، فرهنگی و مدیریت شهری، می توان از ظرفیت های موجود برای تربیت نسل جدیدی از شهروندان آگاه و مسئولیت پذیر بهره گرفت و آرمان های فلسفه سیاسی شهر را به واقعیت نزدیک تر ساخت (فلاحی و همکاران، ۱۳۹۷).

سیاست شهری - تربیت شهروندی



چرخه تلفیقی سیاست شهری و تربیت شهروندی، نشان دهنده تعامل قدرت شهری، تجربه فضایی، هویت شهری و کنشگری شهروندی است.

نتیجه گیری

پژوهش حاضر با پرداختن به پیوند میان فلسفه سیاسی شهر و تعلیم و تربیت نشان داد که این دو حوزه در تار و پود حیات جمعی شهروندان تنیده شده اند و نمی توان هیچ یک را بدون دیگری به درستی فهم یا اجرا

کرد. فلسفه سیاسی شهر، از طریق تبیین غایات زندگی شهری و خصوصیات شهروند مطلوب، افق‌هایی فراهم می‌آورد که تعلیم و تربیت می‌تواند در آنها معنا و جهت پیدا کند. از سوی دیگر، نظام تربیتی با پرورش حساسیت اخلاقی، قدرت تحلیل و روحیه مشارکت، مفاهیم سیاسی را از سطح نظری به سطح عمل اجتماعی منتقل می‌سازد. آنچه به عنوان نتیجه اصلی می‌توان مطرح کرد، ضرورت توجه هم‌زمان به بنیان‌های نظری شهر و ظرفیت‌های تربیتی آن است؛ زیرا شهر تنها یک بستر فیزیکی نیست، بلکه میدان شکل‌گیری هویت‌های جمعی و ارزش‌های مشترک محسوب می‌شود. بررسی انجام‌شده نشان داد که نقش تعلیم و تربیت در تحقق آرمان‌های شهری بسیار گسترده‌تر از آن چیزی است که در نگاه نخست به نظر می‌رسد. آموزش، چه در قالب رسمی و چه در قالب تجربه‌های زیسته شهروندان، در شکل‌دهی به نگرش‌ها، رفتارها و توانایی‌های لازم برای کنش مدنی تأثیر مستقیم دارد. با این حال، چالش‌هایی همچون گسست میان سیاست‌گذاری شهری و اهداف تربیتی، نابرابری‌های اجتماعی و تنوع فرهنگی شهرها، مانع بهره‌گیری کامل از این ظرفیت‌ها می‌شود. این پژوهش بر این نکته تأکید داشت که با طراحی برنامه‌های تربیتی منطبق بر واقعیت‌های زندگی شهری و ایجاد بسترهای تعامل اجتماعی، می‌توان در کاهش این شکاف‌ها مؤثر بود و شهروندانی توانمند و مسئولیت‌پذیر پرورش داد که به بهبود فضای عمومی کمک کنند. نتایج این مطالعه بر لزوم بازاندیشی در نحوه درک ما از شهر و آموزش تأکید دارد. شهر باید به عنوان نهادی زنده و پویا دیده شود که در آن، ارزش‌های مدنی و سیاسی در جریان زندگی روزمره شکل می‌گیرند و بازتولید می‌شوند. از سوی دیگر، نظام تربیتی نیز باید از قالب‌های سنتی فاصله بگیرد و به سمت تقویت مهارت‌های مشارکت، تفکر انتقادی و فهم روابط پیچیده شهری حرکت کند. ترکیب این دو چشم‌انداز می‌تواند زمینه‌ساز شهری باشد که نه تنها زیستنی‌تر و عادلانه‌تر است، بلکه در آن شهروندان به جای تماشاگر، نقش‌آفرین اصلی فرآیندهای اجتماعی و سیاسی هستند. چنین نگاهی می‌تواند مسیر توسعه شهری را به سوی پایداری، رفاه و مشارکت گسترده هدایت کند.

منابع فارسی

- افلاطون. (۱۳۸۰). جمهور. (محمدحسن لطفی، مترجم). تهران: شرکت سهامی انتشار.
- برخورداری، عارف. (۱۳۹۰). ماهیت فلسفه سیاسی در ایران دوره اسلامی. فصلنامه سیاست، ۴۱(۴)، ۱۹-۱.
- بستانی، احمد. (۱۳۹۳). اندیشه سیاسی ایران شهری در دوره اسلامی. پژوهش سیاست نظری، ۱۵، ۱۳۵-۱۱۰.
- داوری اردشیری، رضا. (۱۳۹۸). فلسفه و مواجهه انتقادی. تهران: انتشارات هرمس.
- سروش، عبدالکریم. (۱۳۹۹). سیاست، مدنیت و آزادی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- سیدان، محمود. (۱۳۹۹). شهروند مسئولیت‌پذیر در هزاره سوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

شکوهی، قربانعلی. (۱۳۹۲). مبانی و اصول فلسفه آموزش و پرورش. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.

طباطبایی، سید جواد. (۱۳۹۵). تاریخ اندیشه سیاسی در ایران. تهران: نشر نگاه معاصر.

عربزاده، محمدحسین. (۱۳۹۸). آموزش شهروندی و چالش‌های هویت شهری. فصلنامه پژوهش‌های جامعه‌شناختی شهری، ۹(۳۳)، ۴۵-۶۸.

فلاحی، محمدعلی، محمدی، الف.، و کریمی، ب. (۱۳۹۷). تعلیم و تربیت اخلاقی در بستر توسعه پایدار شهری. فصلنامه تعلیم و تربیت نوین، ۱۴(۲)، ۷۷-۹۸.

Dewey, J. (1916). *Democracy and Education: An Introduction to the Philosophy of Education*. New York: The Macmillan Company.

Freire, P. (1970). *Pedagogy of the Oppressed*. New York: Herder and Herder.

Giroux, H. A. (2011). *Youth, Literacy, and the Crisis of Civic Education*. New York: Teachers College Press.

Harvey, D. (2006). *Spaces of Global Capitalism: Towards a Theory of Uneven Geographical Development*. London: Verso.

Lefebvre, H. (1996). *Writings on Cities*. (E. K. Elliott, Ed.). Oxford: Blackwell.